

مسأله بورکراسی:

## مراحل تکامل يك تحليل علمي

### ۱- تحليل مارکس از تجربه ی کمون پاریس

بررسی دروسی که مارکس از مطالعه اش در باره کمون پاریس ترسیم نموده شاید بهترین راه گشودن این مبحث باشد. برجسته ترین خصوصیت این نخستین کوشش در راه بنای دولت کارگری، سعی (بیشتر غریزی تا آگاهانه) رهبران کمون در نابودی دستگاه دولتی پایدار به ارث رسیده از طبقات حاکمه پیشین بود (سلطنت مطلقه و رژیم های متوالی بورژوازی). مارکس در تحلیل خود سه شرط مقدماتی اصلی را برای توفیق این پروژه واجب می شمرد (دوتای آن به نقد ذکر شده اند):

۱- حقوق کارگزاران کمون بیشتر از کارگران ماهر نبود،

۲- این کارگزاران انتخاب گشته بودند و هر زمان از جانب انتخاب کنندگان قابل عزل می بودند،

۳- شرط سوم که مارکس بدان اشاره نموده بود توسط لنین واضح گشت: خاتمه بخشیدن به جدائی وظایف مقنن و اجراییه. این جدائی که مشخصه اساسی دولت بورژوائیست در این دولت جدید که به نقد دیگر کاملاً يك دولت نبود- به این معنی که ایجاد دولت کارگری نشانه شروع زوال دولت بود- متوقف گشت، از همان ابتدا کارگران نه تنها در وظایف قانونی دولت بلکه در اجرای قوانین نیز درگیر بودند. پرولتاریا از همان بدو امر درگیر اعمال قدرت بود.

این نخستین تجربه تاسیس دولت کارگری همچنین اولین اقدامات مؤثر علیه بورکراتیزه شدن را به همراه داشت: زوال دولت باید با زوال دستگاه دولتی مترادف

باشد. سه قانون پیشنهادی مارکس می‌بایست به منزله حراست مقدماتی علیه بورکراتیزه شدن هر ساختار دمکراتیکی تلقی شود. چه دولت چه اتحادیه کارگری یا حزب. با وجود اینکه مرگ مارکس مجال مشاهده‌ی ناهنجاری‌های بورکراتیک احزاب توده‌ای طبقه کارگر و دولت‌های کارگری را به‌وی‌نداد و از اینرو فرصت ارائه تحلیل جامع از مسأله را نیافت، با اینحال نوشته‌ی او تا مدت‌ها اسلحه‌ی عمده در راه مبارزه علیه بورکراسی را تشکیل می‌داد.

## ۲- نظریه کائوتسکی

تحلیل عمده‌ی بعدی پدیده‌ی بورکراتیک را مدیون کائوتسکی هستیم. در اواخر قرن گذشته، کائوتسکی در کتاب خود به اسم منشاء مسیحیت، این سؤال را مطرح می‌کند که آیا بعد از کسب قدرت توسط طبقه کارگر، خطر تسلیم این قدرت به بورکراسی پیش نمی‌آید؟ این نخستین باری بود که مسأله بدین روشنی مطرح می‌گشت (اگر چه صحیح است که آناشویست‌ها سابقاً بدان اشاره نموده بودند). کائوتسکی پرسید: آیا برای جنبش طبقه‌ی کارگر امکان پیمودن پروسه بورکراتیزه شدن نظیر آنچه کلیسای کاتولیک بعد از تحکیم خود به مثابه‌ی نیروی مسلط در جامعه طی کرد، وجود ندارد؟ کائوتسکی سپس به مقایسه میان آنچه که در کلیسای کاتولیک بعد از تبدیل آن به کلیسای دولتی (در قرن چهارم بعد از میلاد در زمان کنستانتین کبیر) روی داد و آنچه که می‌تواند در حزب و دولت کارگری، بعد از پیروزی جنبش طبقه کارگر رخ دهد، می‌پردازد.

این مقایسه نمره تنوریک کائوتسکی نبود. وی از دو منبع الهام گرفت. انگلس در مقدمه خود بر مبارزه طبقاتی در فرانسه، به نقد زجر و شکنجه‌ای را که جنبش طبقه کارگر متحمل گشت با جنبش هزار و ششصد سال پیش از آن مقایسه نموده بود. علیرغم سرکوب شدید، مسیحیت دائماً نیرومندتر شد تا دامنه این جنبش ستمدیدگان،

که طبقات حاکمه با خشونت با آن می جنگیدند، بطرزی تصاعدی به تمام طبقات اجتماعی بسط پیدا کرده و به پیروزی ختم گردید.

منبع الهام ممکنه ی دیگر جنبش آتارگو- سندیکالیستی به نمایندگی موس (۴) بود. موس با شروع از نظریه ی انگلس، نتیجه گیری می کرد که سازمان های کارگری در فراشد توسعه ی خود بورکراتیزه می گردند همانطور که کلیسا در دوره تاریخی تکامل خود بورکراتیزه گشت.

کائوتسکی، مواجه با این حالت مشابهه، مسأله را بدرستی درک و مطرح کرد. البته، او آگاه بود که تشابه کامل میان جنبش کارگری و کلیسای کاتولیک غیر ممکن است، لیکن وی مشاهده می نمود که تسخیر قدرت، جنبش طبقه کارگر را، نظیر کلیسای کاتولیک بعد از کسب قدرت با مسأله بورکراسی مواجه خواهد ساخت. پاسخ های کائوتسکی از آنجا که تفاوت های عمده با پاسخ های مارکس داشته و راه حل های بعداً ارائه شده تروتسکی را به یاد می آورند، جالب توجه اند.

کائوتسکی بحث می کرد اگر شرایط تاریخی ای که تحت آن طبقه کارگر به قدرت رسید همانند زمان پیروزی کلیسا باقی بماند، در اینصورت این مشابهت کاملاً میسر است. کلیسای کاتولیک در زمان افول نیروهای تولیدی به قدرت رسید. تحت شرایط مشابهه، جنبش کارگری نیز نخواهد توانست از بورکراتیزه شدن ممانعت کند. ولی در حقیقت، در چنین صورتی شرایط کاملاً برعکس خواهند بود. زیرا سوسیالیسم به معنای انکشاف عظیم نیروهای تولیدیست که پایه زوال تقسیم کار و انقلاب در سطح فرهنگی توده ها را فراهم می سازد. با وجود چنین شرایطی، پیروزی بورکراسی از نظر تاریخی غیرقابل تصور است.

پاسخ های کائوتسکی بدین ترتیب کلاً صحیح است. لیکن او يك امکان را نادیده می گیرد. امکانی که در آن زمان هیچکس در نظر نمی گرفت، که طبقه کارگر احتمال دارد نه در يك کشور کاپیتالیستی پیشرفته، بلکه در کشوری که فقط چندین دهه ی پیش بلرزاندن زنجیرهای نظام اجتماعی شبه- فئودالی خود دست یازیده، قدرت را در

دست گیرد. در اینصورت فقدان عواملی که کائوتسکی متذکر شد نقشی بازدارنده در رشد بورکراسی ایفا خواهند نمود. وفور مادی، انقلاب فرهنگی- توأم با سطح پائین فرهنگی توده ها و یک طبقه کارگر انگشت شمار احتمال دارد پیروزی موقت بورکراسی را ممکن سازد.

### ۳- مباحثه تروتسکی علیه مفهوم حزب لنین

سومین مرحله در تکامل تحلیل مسأله بورکراتیک از آنجا که شامل بحث و جدل تروتسکی علیه تنوری حزب انقلابی لنین است، برای آن کمونیست هائی که هم لنینیست هستند و هم تروتسکیست تا اندازه ای (بحثی) "حساس" است. در این مباحثه تروتسکی همانطور که خود بعدها اذعان نمود بدون تردید در اشتباه بود. مع الوصف با اینکه منطق درونی بحث تروتسکی بهیچوجه خالی از نقص نیست، با این حال استنتاجات وی به منزله اخطار دوراندیشانه ای بر رویدادهای بعدی به نظر می آید. در سال ۱۹۰۳ تروتسکی نوشت، تنوری که در آن حزب در انجام وظایف اساسی جایگزین پرولتاریا می گردد به این خطر دست می زند که سپس کمیته مرکزی حزب را جایگزین حزب، هیأت دبیران را جایگزین کمیته مرکزی و سرانجام دبیر کل را جایگزین هیأت دبیران نماید، بنحوی که در آخر امر، ماموریت تحقق وظایف خیر انقلاب به یک نفر محول می شود.

این بحث محکومیت کاملاً به جای کلیه تنوری های جایگزینی را بیان می کند- ولی البته رابطه زیادی با تنوری واقعی حزب لنین ندارد<sup>(۵)</sup>.

هر چند در زمان استالین، این تنوری جایگزینی عملاً تنوری رسمی حزب کمونیست شوروی گردید. بورکرات ها در دولت های کارگری همواره در شگفت اند که چرا حتی یک سطر در نوشته های لنین پیدا نمی شود که در آن ذکر شده باشد که دیکتاتوری پرولتاریا می باید توسط حزب اعمال شود، که حزب می باید نیروهای تولیدی را ملی نماید، که حزب می باید در دولت کارگری حکومت کند و غیره. این به این جهت است

که آنان در يك فضای سیاسی تربیت شده اند که در آن وظایف پرولتاریا به حزب منتقل می گردد. لنین، برعکس همواره در نظر داشت که این وظایف می بایست توسط پرولتاریا تحت رهبری حزب انجام گیرد- این کاملاً مطلب دیگرست.

تنوری که به حزب اجازه ی غضب جای پرولتاریا را می دهد، طبیعتاً به وضعیتی منتهی می گردد که در آن حزب بر علیه اراده اکثریت پرولتاریا، به اجرای این وظایف دست می یازد. بطور نمونه، این تنوری مداخله ی سال ۱۹۵۶ روسیه در مجارستان و سرکوبی وحشیانه اعتصاب عمومی که در آن ۹۵ درصد کارگران مجارستانی شرکت داشتند را توجیه می نماید. به عبارت دیگر، دیکتاتوری پرولتاریا بر علیه ۹۵ درصد پرولتاریا با اعمال می شد.

انتقاد تروتسکی از تنوری جایگزینی در سال ۱۹۰۳، در حین اینکه کاملاً معتبر بود، (بمنزله ی) يك تمرین تجربیدی در بحث و جدل می نمود، زیرا هیچکس بخصوصی- و مسلماً نه لنین- چنین تمایلی به جایگزینی گری اختیار ننموده بود. لیکن سی سال پس از آن تنوری جایگزینی بصورت دکترین نیمه رسمی بورکراسی روسیه در آمد (نیمه رسمی فقط از آنجهت که بورکراسی استالینیستی هرگز بطور کامل جرأت تکذیب بارز و کامل میراث تنوریکی لنین را ننمود).

## ۴- مبارزه ی روزا لوکزامبورگ علیه بورکراسی

### اتحادیه ی کارگری آلمان

چهارمین مرحله ی تحلیل پدیده ی بورکراتیک واجد اهمیت بسیار است، زیرا برای نخستین بار شامل يك بورکراسی بنقد شکل گرفته می گردید: بورکراسی اتحادیه های کارگری آلمان. ما این تکامل را مدیون روزالوکزآمبورگ هستیم که در سال های ۱۹۰۷-۱۹۱۴ به مبارزه ی آشکار علیه بورکراسی اتحادیه کارگری آلمان و

بورکراتیزه شدن وسیع و در حال رشد جنبش توده ای سوسیال دمکراتیک آلمان، دست زد.

روزالوکزامبرگ از تجربه انقلاب ۱۹۰۵ بویژه تأثیره آن بر صنعتی ترین مناطق روسیه تزاری (بخش های صنعتی لهستان، لتونیا، اکراین و پتروگراد) را آموخت. وی در همگی این موارد مشاهده نمود که طبقه ی کارگر فقط در زمان مد انقلاب به شکل یکپارچه به جنبش سیاسی یا اتحادیه ای می پیوندد. این امر نتیجتاً حاکی از ضرورت استراتژی سیاسی برای میلیون ها کارگرانی است که تجربه ی سازنده ی تعلق به يك سازمان دایر طبقه ی کارگر را نداشته اند. با اذعان این امر که کانالیزه نمودن فعالیت این کارگران از طریق اشکال سازمانی مرسوم عملی نیست، به فرم های جدیدی نیاز است: اشکال سازمانی که از انعطاف پذیری بیشتری برخوردار باشند تا يك اتحادیه کارگری یا يك حزب و بتوانند توده ی بسیار انبوه تری از پرولتاریا را در عمل متحد سازند.

تاریخ(صحت) تئوری لوکز امبورگ را در عمل با نشان دادن ممارست شکل سازمانی شورا در مواقع برخاست انقلابی، به ثبوت رساند. شوراها از آنجائی که هر يك به موقعیت محلی بخصوصی مربوط می گردند، شکل بی نهایت انعطاف پذیری برقرار می کنند. کافیسیت به نخستین شوراها در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، به شوراهای کارگران و سربازان در انقلاب ۱۹۱۸ آلمان، یا به کمیته هائی که درحین انقلاب اسپانیا تشکیل شد نظری بیفکنیم تا پتانسیل عظیم آنان را درک کنیم. شوراها خاص شرایط معینی، همواره به منظور حل تکالیف عملی ای که انقلاب در يك لحظه ی تاریخی مشخص مطرح می نمود، بنا می گردیدند. شوراها تنها شکل سازمانیست که قادر به متحد نمودن کلیه کارگران، چه کارگران قبلاً سازمان یافته و چه سازمان نیافته، در انجام تکلیف مشخص انقلابی است.

در نتیجه شوراها را نباید به عنوان ساختارهای سازمانی دانمی، مناسب کلیه شرایط تاریخی نگریست. در صورت درک ماهیت واقعی شوراها، واضح می گردد که بر

شوراها در کشورها و شرایط مختلف يك بر چسب واحد زدن، تا چه اندازه دگماتيك است. سپس ابتدآل گروه های مانوئیست روشن می شود که تاکتیک های "دوران سوم"<sup>(۱)</sup> استالینیستی را تکرار کرده، می خواهند آنآ در کشورهائی مانند بلژیک یا ایالات متحده شوراها را بنا کنند. آنان مسحور برچسب ها شده، مسائل واقعی، از نوع اتخاذ مناسب ترین شکل سازمانی منطبق با خواست های طبقه کارگر مشخص، در يك کشور و زمان مشخص، در راه امکانات گسترش قطعی آگاهی طبقه کارگر، را نادیده می گیرند.

روزالوکزامبورگ يك جنبه دیگر مسأله بورکراسی را نیز مورد بررسی قرار داد. بورکراسی اتحادیه های کارگری، که بعد از تکمیل مرحله ی شکل گیری خود، گرایش شان در جهت تبدیل به يك نیروی بی نهایت محافظه کار است و مانعی رشد یابنده در راه پیشروی مبارزات طبقاتی را تشکیل می دهند. تجربیات شخصی وی در مورد جنبش اتحادیه کارگری آلمان او را قادر نمود بسیار روشن تر و مدت ها قبل از لنین یا تروتسکی این فراشد را مشاهده کند؛ و بدین ترتیب توانست نقش ضدانقلابی ای را که این بورکراسی چند سال بعد از آن ایفا کرد پیش بینی کند. در حالیکه سایر مبارزین طبقه کارگر در آزمان صرفآ بر بلافصل ترین جنبه مشهود این مسأله- ماهیت اپورتونیستی این بورکراسی- تأکید می کردند، لوکزامبورگ فراشد ادغام بورکراسی را در دولت بورژوآنی، انطباق آنرا با برخی از نهادهای "بورژوا-دمکراتیک" و وابستگی اش را به امتیازات خود بویژه امتیازاتی که ماهیت مادی دارند نشان می داد.

در سال ۱۹۱۴، لنین برای تشریح کیفیت کلی انحطاط سوسیال دمکراسی اروپآنی و علل خیانت انترناسیونال دوم در مقابل جنگ امپریالیستی از تئوری انحطاط بورکراسی لوکزامبورگ استفاده نمود.

مع الوصف، لوکزامبورگ در حین توجه خود به ضرورت اقدام به مبارزه ی ضدبورکراتیک در کم بها دادن به اهمیت عینی این سازمان ها در راه ابقای حداقل

سطح آگاهی طبقاتی در دوران "عادی" کاپیتالیسم، اغراق ورزید. حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، تنها شق (ممکن) میان طبقه کارگر انقلابی در يك سو و طبقه ی کارگر تحت رهبری اتحادیه های کارگری بورکراتیک در سوی دیگر نیست. احتمال واقعی وجود يك طبقه کارگر پراکنده و بدون هیچ نوع سازمان یا هیچ نوع آگاهی نیز موجود است. در هنگام انتقاد جنبه های ضد انقلابی و بورکراتیک اتحادیه های کارگری، می باید هم چنین بخاطر داشت که آنها در عین حال حداقل مبارزه جوئی طبقاتی توده های وسیع را در جامعه کاپیتالیستی تضمین می کنند.

تأکید این نکته ضروریست، زیرا در حواشی جنبش تروتسکیست، يك جریان ماوراء چپ وجود دارد که میان دو جنبه متقابل مسأله تمایز قائل نمی شود و بالنتیجه معادلات ذیل را ترسیم می کند: جنبش توده ای اتحادیه کارگری بورکراسی ضدانقلابی- خیانت فراموش می کنند که جنبش توده ای اتحادیه کارگری تجلی عینی قوای جمعی طبقه در دوران آرامش اجتماعی است. چنین اشخاصی تا حد زیادی حق دارند وقتی اظهار می دارند که در کشورهای پیشرفته کاپیتالیستی، اتحادیه های کارگری به مؤسسات "رفاه اجتماعی" تبدیل گردیده اند که عمدتاً به حقوق تقاعد و خانواده می پردازند. لیکن نباید از نظر دور داشت که در صورت عدم وجود اتحادیه های کارگری، کارگران ناگزیر به فیصله ی تمامی این مسائل "رفاه" بر اساسی فردی خواهند بود. در چنین صورتی تناسب قوا برای آنان بسیار نامساعدتر گشته و هیچگونه امکان غلبه بر کارفرمایان را نخواهند داشت. در تحلیل نهانی، نقش اتحادیه های کارگری بکار انداختن قوای جمعی طبقه کارگر در این جدال روزمره با اربابان است. علاوه براین، اتحادیه های کارگری می توانند در زمان تسریع گام مبارزات طبقاتی به اسلحه های نیرومند طبقاتی تبدیل گردند.

برای فهم این نکته که چرا بعد از پنجاه سال خیانت های مکرر بورکراسی، کارگران شدیداً به این سازمان ها وابسته باقی می مانند، واجب است از این ماهیت دوگانه بورکراسی اتحادیه های کارگری حرکت کنیم. کارگران بخوبی می دانند که در مبارزات



روزمره آنان علیه اربابان کاپیتالیست اتحادیه های کارگری بسیار مهم اند و بنابراین ترك آنها به نفعشان نیست.

## ۵- تئوری انحطاط سوسیال دمکراسی لنین

پنجمین مرحله ی پدیده ی بورکراتیک، عبارتست از تئوری لنین در مورد انحطاط انترناسیونال دوم و خیانت سوسیال دمکراسی در زمان آغاز جنگ جهانی اول. لنین توسط دو عامل به توضیح این مطلب پرداخت:

۱- پیدایش يك بورکراسی درون اتحادیه های کارگری و احزاب سوسیال-دمکراتیک، که این سازمان ها را تحت کنترل داشته و سر سپرده امتیازاتی گشته که در داخل یا خارج از آن کسب کرده است (وکلاى مجلس، شهرداران، خبرنگاران و غیره).

۲- ریشه های اجتماعی این فشر بورکراتیک را می باید درون "اشرافیت کارگری" جستجو کرد، یعنی آن بخشی از طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی که بورژوازی بواسطه ی "سودهای سرشار" مستعمراتی بخود جلب کرده است.

تئوری لنین نزدیک به نیم قرن برای مارکسیست های انقلابی يك "دگم" بوده است. ما حداقل به دو دلیل می باید به تجدید بررسی انتقاد آمیز آن بپردازیم:

۱- نکاتی وجود دارند که توضیح آنها از طریق این تئوری دشوار است. بطور نمونه، تشریح ماهیت بورکراسی اتحادیه کارگری در ایالات متحده صرفاً توسط موجودیت يك "اشرافیت کارگری" که به سبب سودهای سرشار تظمیع گردیده، دشوار است. درست است که سرمایه ی آمریکائی که در خارج بکار انداخته شده، سود وارد کشور می کند ولی این در مقام مقایسه با مقدار کل دستمزد طبقه ی کارگر آمریکائی، مبلغ ناچیزی را تشکیل می دهد و مسلماً به آن اندازه کلان نیست که موجودیت بورکراسی اتحادیه ی کارگری را که بر بیش از ۱۷ میلیون مزدبگیر حکمرانی می کند، توضیح دهد. در حال حاضر، برای فرانسه عملاً مستعمره ای باقی نمانده و منفعت بسیار

جزئی ای از مستعمره های پیشین خود نصیبش می گردد، حال با وجود این، بورکراتیزه گشتن جنبش طبقه کارگر فرانسوی همگام با آن کاهش نیافته است.

۲- علت دوم حتی حائز اهمیت بیشتری است. هنگامی که به بررسی شرایط اقتصادی زیست طبقه کارگر در سطح جهانی می پردازیم، مشاهده می کنیم که "اشرافیت کارگری" واقعی دیگر نه در درون پرولتاریای یک کشور امپریالیستی بلکه درون پرولتاریای کشورهای امپریالیستی بطور کل در مقایسه با پرولتاریای کشورهای مستعمره و شبه مستعمره تشکیل می شوند. برای مثال، دستمزد یک کارگر انگلیسی بیش از ده برابر یک کارگر سیاه آفریقای جنوبی است، در صورتیکه تفاوت دستمزد دو کارگر انگلیسی حداکثر یک به دو (۲:۱) است. استثمار امپریالیستی تفاوت دستمزد عظیمی میان کارگران کشورهای امپریالیستی و کارگران کشورهای عقب مانده ایجاد کرده، و این عامل نقش مهمی در فساد سیاسی برخی از اقشار پرولتاریا داخل کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری ایفا می کند.

دلایل دیگری نیز وجود دارد که ایجاب می کند مفهوم "اشرافیت کارگری" را با احتیاط بسیار بکار ببریم. برای نمونه، در تاریخ جنبش طبقه کارگر اروپا، اغلب همین باصطلاح اشرافیت کارگری، یعنی آن قشر از پرولتاریا که بالاترین دستمزد را دریافت می کردند، بمثابة ی پیشگام جنبش کمونیستی عمل نموده است. حزب کمونیست آلمان در اوائل دهه بیست با جلب کارگران صنایع فلزی که در آن زمان بالاترین دستمزد را میان پرولتاریای آلمان می گرفتند، به یک حزب توده ای مبدل گشت. این امر در مورد فرانسه نیز صدق می کند: رشد حزب کمونیست فرانسه بعد از سال ۱۹۳۴ بر مبنای رشد آن میان کارگران مؤسسات بزرگ، که دستمزدشان جزو بالاترین در کشور می بود، قرار داشت. بهمین گونه در شمال فرانسه این اغلب کارگران رنو Renault بودند که بطور وسیع به حزب کمونیست پیوستند تا کارگران نساجی، اینان به سوسیال دمکراسی وفادار ماندند.

در عوض اینکه مفهوم "اشرافیت کارگری" لنین را مکانیک وار بکار بریم، می باید بر تحلیل فراگیرنده ی وی در مورد همزیستی روزافزون بورکراسی اتحادیه کارگری و دولت بورژوائی تاکید نماییم.

## ۶- تنوری انحطاط دولت کارگری شوروی تروتسکی

تنوری تروتسکی در مورد انحطاط دولت کارگری روسیه، يك جامعه ی در حال گذار از کاپیتالیسم به سوسیالیسم، ششمین مرحله ی تکامل درك پدیده ی بورکراتیک را تشکیل می دهد. کمک عمده ی تروتسکی، تحول تنوری بورکراتیزه گشتن سازمان های کارگری به تنوری جامعه بورکراسی در دولت کارگری بود. تروتسکی در حین شناخت اهمیت عوامل عینی در این پروسه ی بورکراتیزه شدن، هم چنین اذعان نمود که انحطاط به هیچوجه احتراز ناپذیر نبود<sup>(۷)</sup>. حزب بلشویک می بایست و می توانست از طریق تلاش آگاهانه با آن مبارزه نماید. تراژدی بزرگ انکشاف اتحاد شوروی فقدان هرگونه فهم پدیده ی بورکراسی توسط اکثریت حزب بلشویک در لحظات تعیین کننده ی تاریخش بود. اگر در سال های ۲۳- ۱۹۲۲، زمانی که اقدامات بازدارنده هنوز ممکن می بود، فهم ملموس مسأله حاصل می گشت، تاریخ اتحاد شوروی می توانست مسیری کاملاً متفاوت در پیش گیرد. (پروسه ی) صنعتی گشتن می توانست زودتر آغاز گردد، پرولتاریا می توانست از لحاظ کمی متعدد گردد، اتحاد میان پرولتاریا و دهقانان تهیدست می توانست بر مبنای تعاونی های تولیدکنندگان و تکنولوژی پیشرفته تر و بدین ترتیب بر مبنای بارآوری و در آمد بیشتری از آنچه که در اختیار دهقانان مستقل بود صورت گیرد؛ دمکراسی پرولتاریائی می توانست گسترش یابد، انقلاب جهانی می توانست در چندین کشور به پیروزی رسد. چنانچه عوامل ذهنی نادیده گرفته شوند و کل پروسه امری احتراز ناپذیر تلقی گردد، مسلماً انگیزه مبارزات اپوزیسیون چپ علیه رشد استالینیزم قابل فهم نخواهد بود<sup>(۸)</sup>.

مواضع تروتسکی در مورد صنعتی شدن، برنامه ریزی و خود مدیریت کارگران جنبه های مهم دیگر تنوری وی را در باره بورکراتیزه گشتن دولت شوروی تشکیل می دهند.

در اوایل دهه بیست، میان رهبران حزب بلشویک، در آن زمان به رهبری لنین و تروتسکی، و یک گرایش درون حزب- اپوزیسیون به اصطلاح کارگری به رهبری شلیاپنیکف و کلنتای مقابله در گرفت. حامیان امروزه ی این جناح حزب مدعی اند اگر این گرایش پیروز می گشت، بورکراتیزه گشتن صورت نمی گرفت<sup>(۹)</sup>.

ولی این نتیجه گیری کلاً اشتباه است و گفته آن زمان تروتسکی به صحت خود کاملاً باقیست. کافیسست که وضعیت کارخانه های شوروی در سال ۱۹۲۱ را بخاطر آوریم. در حدود سه ربع آنها خالی و فقط توسط چند کارگر آزموده ی سال ۱۹۱۷ گردانده می شد و عملاً هیچ چیز تولید نمی کردند. این موقعیت فجیع اقتصادی که براساس مبادله میان بخش صنعتی بی نهایت ضعیف و کشاورزان ناراضی بنا شده بود، به کارگران شوروی میدان عمل وسیعی برای مبارزه با پیدایش مجدد تولید خرده- کالایی نداد. این اعتقاد که در یک چنین شرایطی پاسخ به مسأله ی بورکراسی در اعطای قدرت به گروه های کوچک کارگران که هنوز بکار در کارخانه مشغولند، نهفته است، بماند قدرت جادویی بخشیدن به خود مدیریت می ماند. چنین اعتقادی حقایق اساسی را نادیده می گیرد: اگر طبقه کارگر بنا است کارخانه ها را اداره کند، این کارخانه ها می بایست دایر باشند؛ اگر طبقه کارگر بنا باشد دولت و جامعه را اداره کند می بایست به تعداد بالنسبه معتناهی وجود داشته و شاغل باشد، اگر این طبقه بنا است از خود حداقل ابتکار سیاسی نشان دهد، می باید شکم پر و وقت فراغت داشته باشد. تنها براساس یک حداقل تکامل نیروهای مولد و یک حد عملی دموکراسی کارگریست که مبارزه علیه بورکراسی بصورت یک امکان واقعی در می آید<sup>(۱۰)</sup>.

گرچه تروتسکی جنبه نهادی مسأله را ناچیز شمرده و به آن نپرداخت، وی بوضوح می دید که نخستین امر لازم الاجراء، افزایش تولید، بحرکت در آوردن مجدد تولید با

حداکثر سرعت ممکنه بمنظور تقویت عددی پرولتاریا، مبارزه با گرایش انباشت خصوصی، فراهم ساختن مواد غذایی اولیه و مسکن برای توده ها و ایجاد پایه حداقل مادی، مکفی برای دموکراسی کارگری و برای پرولتاریا، که به ایفای نقش مستقیم و روزافزون نظارت بر اقتصاد و دولت شروع نماید.

استناد به خود-مدیریت و کنترل کارگری که در واقعیت اجتماعی و اقتصادی سال ۱۹۲۱ غیرممکن بود، عبارت پردازشی صرف بود.